

شیر و روباهان

تقدیم به آقا بالا سرها!

گوزن نر را کل و قوچ و لوکی کشته بودند و می‌خواستند بین خود تقسیمش کنند که شیر از راه رسید و گفت: «چون ما سلطان جنگلیم این شکار هم مال ماست.»

کل ماهرخ رفت: «من ابداً اهل باج دادن نیستم.»

شیر با ضربه پنجه او را نقش زمین کرد و گفت: «آن که باج می‌گرفت شغال بود - ما خراج می‌گیریم.»

قوچ سینه را جلو داد: «من اصلاً حرف زور نمی‌شنوم.»

شیر کشیده آبداری بیخ گوشش زد و گفت: «گرفته بود - بازش کردیم تا بعد از این بشنوی.»

لوک لب ورچید: «من اصولاً جمهوری خواهم.»

شیر لگدی به آگاهش نواخت و گفت: «پس برو در فرماندم شرکت کن - ما هم آمدیم.»

شرآن سه تازه کم شده بود و شیر می‌خواست سر فرصت لقمه چرب و نرمی از غنیمت جدید به دهان بگذارد که سه روباه قد و نیم قد وارد صحنه شدند.



یکی از ایشان گفت: «یک سوم گوزن را من به عنوان جریمه برمی‌دارم، چون شکار حیوان حرام گوشت شرعاً قدغن است.»

شیر غرید: «گوشت گوزن که حرام نیست، به علاوه به ما همه چیز حلال است.»

دومی، بی‌اعتنا به غرش شیر، یک سوم دیگر گوزن را برداشت و توضیح داد: «یک سوم گوزن مطابق قوانین شرع انور زکات است و به بیوه سیده شما تعلق می‌گیرد.»



شیر هارت و پورت کرد: «زکات به درویش و

مستحق می‌رسد نه به اعقاب رسول، به علاوه ما که هنوز زنده‌ایم پس بیوه‌ای نداریم تا سیده باشد!»



روباه سوم گفت: «حالا که وقت مو از ماست کشیدن یا مته به خشخاش گذاشتن نیست -

کارهای عمده‌تری در پیش است.» و سهم خود را به عنوان خمس و سهم امام برد.

شیر غر زد: «خمس یک پنجم است نه یک سوم، به علاوه ما نا سلامتی سلطان جانورانیم!»

روباهان با هم دم گرفتند: «پس شما که تاج دارید به شاخ هم نیازی ندارید.» و شاخ هم به مستضعفان حواله شد!

نتیجه اخلاقی: سهم سلطان در آن دوران، سهم روباهان در این دوران و سهم بنده و شما در هر دو دوران روشن است!

